

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکات

در مورد بحث‌های گذشته دو نکته را مطرح می‌کنیم:

۱. در بحث قبلی به مناسبت نظر مرحوم نائینی را بیان کردیم به اینکه واضع را خداوند می‌دانند. در اینجا این مطلب از اختصاصات ایشان نیست و افراد دیگری قبل از ایشان این مطلب را بیان کردند همانند اشاعره. ما نیز در دوره قبلی اصول تحت عنوان «من الواضع» بحث کردیم. البته در این دوره چون بیان جدیدی داریم و در مورد آن آیه و روایت داریم تنها به آن اشاره می‌کنیم، به دلیل اینکه واضع هر کسی باشد ثمره فقهی، اصولی ندارد که بخواهیم بحث را طولانی کنیم.

منظور ما در بحث قبلی مسامحتاً به این شکلی که مرحوم نائینی مطرح کردند بود. ممکن است کسی بگوید واضع خداوند است اما نه در بین ذاتی و جعل. یا اصلاً خداوند یک مناسبتی را مراعات کرده است به این نحو که لفظی را برای معنایی جعل کرده است و فرموده: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾^۱ و ﴿يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا﴾^۲.

معمولاً در اول کتب لغتی که مفصل است یک بحث‌هایی وجود دارد که ما به آن «فلسفه لغت» می‌گوییم، مثل کتاب «تاج العروس» زبیدی که در مقدمه لغت بحث را تحت عنوان دیگری غیر از «من الواضع» می‌آورند.

مرحوم شهید ثانی در تمهید القواعد که قرن‌ها قبل از مرحوم نائینی هستند به این مطلب اشاره کردند منتهی نه به شکل بیانی که مرحوم نائینی ذکر کردند. مرحوم میرزا حبیب الله رشتی نیز که معاصر آقدم بر مرحوم نائینی است به آن اشاره کردند.

۲. مجاز یعنی «استعمال لفظ در مناسب با موضوع له و نه در موضوع له»، مثل استعمال لفظ «أسد» در «رجل شجاع» که مناسب با معنای «أسد» است.

در اینجا بحثی که مطرح می‌شود این است که آیا استعمال مجاز به اجازه واضع است یا همین که طبع انسان آن را بپذیرد مانعی ندارد ولو ما اولین کسی باشیم که آن را استعمال می‌کنیم، مثلاً امروزه می‌گوییم «مردم در صحنه هستند»، اینجا معنای حقیقی «صحنه» مراد نیست بلکه مجاز است؛ اما آیا کسی از واضع اجازه گرفت و آن را استعمال کرد یا اینکه این به مناسبت بود و استعمال شد، به این نحو که وقتی مردم در بیرون و خیابان حضور پیدا می‌کنند می‌گوییم مردم در صحنه هستند.

۱. انبیاء، آیه ۳۰.

۲. مریم، آیه ۷.

اینجا این بحث مخصوص معنای مجازی است و در اینکه آیا استعمال مجاز به اجازه واضع است یا بالطبع است، نظر ما به این است که این وضع به طبع انسان است، لذا مثلاً اگر کسی لفظی را به کار برد که تا امروز استفاده نشده ولی حسن بود، طبع آن را تحسین می‌کند.

یک بحث دیگری که قدیمی است و در اینجا مطرح شده و گاهی با این مسأله خلط می‌شود و نباید چنین شود، این است که می‌گویند آیا لغت توقیفی است یا اصطلاحی؟

اینکه لغت توقیفی است یا اصطلاحی، همین بحث وضع است، یعنی آیا وضع الفاظ برای معانی توقیفی است (که بعضی‌ها به آن قائل هستند و صاحب توقیف را خداوند می‌دانند به این نحو که واضع خداوند است. به این افراد توقیفیون می‌گویند) یا اصطلاحی، که امروزه نمی‌گویند اصطلاحی است بلکه می‌گویند به وضع واضع است که مراد غیر خداوند است.

مرحوم شهید ثانی در تمهید القواعد در صفحه ۱۰ از این مسأله بحث می‌کنند. مرحوم رشتی نیز از آن بحث می‌کنند. در مقدمه تاج العروس نیز در صفحه ۱۲ از آن بحث شده است.

بیان مسأله: فی حقیقه الوضع و ماهیته

همانطور که در جلسه اول بیان شد، اولین مسأله مطرح شده «فی الوضع» است، منتهی در وضع مباحثی را داریم که اولین بحث آن در تعریف وضع بود و تنها تعریف مرحوم آخوند در مورد وضع را بیان کردیم به اینکه وضع: «نحو اختصاص للفظ بالمعنی و ارتباط خاص بینهما ناشئ من تخصیصه به تاره و من کثرة استعماله فیہ اخری. و بهذا المعنی صح تقسیمه إلی التعینی و التعینی»^۱.

بحث دوم در مورد رابطه لفظ و معنا بود به اینکه دلالت الفاظ بر معانی به چه نحو است، که اینجا نظر صیمری، توضیح سکاکی و نظر مرحوم نائینی را بیان کردیم. البته در این بین بحث ترجیح بلا مرجح نیز مطرح شد.

اما بحث بعدی در مورد «حقیقت و ماهیت وضع» است به اینکه حقیقت و ماهیت وضع چیست؟ در اینجا سوالی که پیش می‌آید این است که این مسأله با مباحث قبلی چه فرقی دارند؟

در بحث اول فقط تعریف وضع را بیان کردیم اما اینکه حقیقت و ماهیت وضع چیست (اینکه از اعراض است یا جواهر یا غیرهما) ربطی به تعریف آن نداشت، مثل اینکه تاره بگویند یک نهادی را تعریف کنید و تاره بگویند ماهیت این نهاد چیست، که آن وقت بحث جنس و فصل آن یا ماهیت مشترک و خاص آن پیش می‌آید.

۱. کفایه الأصول (ط آل البیت)، ج ۱، ص ۹.

در بحث دوم بیان شد که رابطه لفظ و معنا چیست. بسیاری از اعلام معتقد بودند که رابطه آن به ذات یا شبه ذات است یا به وضع است، یعنی در آنجا نظری داشتیم (صیمری) که قائل بود رابطه آن به وضع نیست و ما احتیاجی به وضع نداریم، چرا که وضع بی معناست. اما در بحث جدید فقط ناظر به قول کسانی هستیم که قائل اند لفظ برای معنا وضع شده است، منتهی بحث در این است که این وضع شدن به چه معناست، واضح چه کاری انجام داده است. بنابراین به دنبال این هستیم که حقیقت وضع را به دست بیاوریم و فرض هم بر این است که رابطه لفظ و معنا به وضع است.

آراء و وجوه در مسأله

همانطور که قبلاً مطرح شد در مورد «وجوه» گفتیم ممکن است چیزی را قائل بشویم که تا الان قائلی نداشته است یا مثلاً وجه و جیهی باشد.

در صفحه ۱۰۷ چنین مطرح کردیم: «کیف کان فی ذلک آراء و وجوه حسب النظرة الاولى»، معمولاً این «النظرة الاولى» را در عبارت ذکر نمی کنند. ما در ابتدا می گوئیم آراء و وجوه، اما ممکن است بعد از فکر و تأمل و مراجعه به کلمات بفهمیم که نزاع غیر واقعی است و تنها یک نظریه وجود دارد و به همین خاطر این عبارت را بیان کردیم.

نظر اول. مرحوم محقق اصفهانی: وضع از مقوله جوهر و عرض نیست بلکه یک اعتبار و ربط است که بین لفظ و معنا ملازمه ایجاد می کند. به عبارت دیگر فعل است ولی نه از مقولات عرض یا جوهر.

(در فلسفه مقولات (هست ها یا عالم تکوین) را تقسیم به جوهر و عرض می کنند و می گویند پنج تا جوهر و نه تا عرض داریم و اگر یک پدیده ای در تحققش موضوع بخواهد این عرض است، مثل سفیدی کاغذ. اما اگر یک پدیده در تحققش محل و موضوع نخواهد، مثل عقل، نفس، هیولا و صورت به آن جوهر می گویند.)

مثلاً در اعلام شخصیه کسی که صاحب فرزند می شود اسم محمود را برای آن بچه قرار می دهد و این وضع است و لذا در اینجا پدر بین محمود و این معنا ارتباط برقرار کرده است. (البته معنا هم خود این بچه خارجی (وجود خارجی) نیست و لذا ممکن است کسی اسم آن بچه را قبل از اینکه نطفه محقق شود انتخاب کرده باشد. پس مراد وجود خارجی نیست چرا که اگر منظور همین باشد آن وقت نمی شود که قبل از تولد نامگذاری کرد، در حالی که گفتیم می شود نامگذاری کرد. یا بعد از مرگ بچه هم لفظ دارای معنا است. همچنین ممکن نیست که گفته شود معنا همان وجود ذهنی است، چرا که اگر قید ذهنی باشد آن وقت نمی توان بر شیء خارجی اطلاق شود هذا محمود.)

مرحوم محقق اصفهانی در اینجا می فرماید اعتبار در وضع واقعی است که قائم به معتبر و واضح است. لذا از مقولات نیست، چرا که اگر از مقولات باشد آن وقت نباید به اعتبارات و انظار فرق کند، در حالی که در الفاظ به سبب اعتبارات متفاوت می شود، مثلاً در فارسی می گویند آب، در عربی می گویند ماء. یا حتی ممکن است معنای لفظ در یک زمانی با زمان دیگری

عوض بشود، در حالی که مقولات چنین نیستند، مثلاً رنگ به سبب اعتبارات عوض نمی‌شود یا مثلاً این کاغذ سفید را فرض کنیم سیاه است یا زرد است رنگ آن که عوض نمی‌شود.^۱

لذا مرحوم محقق اصفهانی مشخص می‌کنند که وضع اعتبار و ایجاد علقه است و از مقولات و تعهد هم نیست. (چون در تعهد متعهد و متعهد له می‌خواهد. بعداً خواهیم گفت که بعضی از اعلام قائل هستند که حقیقت وضع تعهد است. این قول را به مرحوم محقق ملا علی نهانندی نسبت می‌دهند.^۲)

اشکال

مرحوم خوئی شاگرد مرحوم محقق اصفهانی بر کلام ایشان اشکال مطرح کردند و فرموده اند: اینکه می‌گویید وضع ایجاد علقه و ارتباط و ملازمه است یعنی واضع ایجاد ملازمه می‌کند. حال آیا ایجاد ملازمه اش مطلق است، یعنی برای عالم و جاهل به وضع ایجاد علقه می‌کند؟ اگر چنین باشد، ایجاد علقه برای شخص جاهل که لغو است، چون جاهل است.

اینکه بگویید واضع علقه را حتی برای جاهل ایجاد می‌کند، معنای آن این است که بعد از وضع هیچ کسی نباید به هیچ لغتی جاهل باشد.

اما اگر بگویید واضع تنها برای عالم به وضع ایجاد علقه کرده است، اشکال آن این است که ما هنوز عالم به وضع نداریم چون فرض این است که تازه می‌خواهیم وضع را تصحیح کنیم و بعد کسی آن را بفهمد و به آن عالم شود.

به عبارت دیگر علم به وضع متوقف بر وضع است و اگر وضع بخواهد برای عالم به وضع ایجاد علقه کند، پس در خود وضع علم نهفته است.^۳

مرحوم صدر که شاگرد مرحوم خوئی هستند بر این اشکال ایشان ایراد وارد می‌کنند و می‌گویند این اشکال وارد نیست.^۴

الحمد لله رب العالمین

۱. نهاییه الدراییه، ج ۱، صص ۴۴-۴۸.

۲. بنا بر نقل محاضرات فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۴۸.

۳. محاضرات فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۳۹.

۴. بحوث فی علم الأصول، ج ۱، صص ۷۳-۷۴.